

مارکس منتقد برابری‌گرایی است

آلن وود^۱

برگردان: ب. کیوان

مقدمه

جامعه سرمایه‌داری برای مارکس در اساس یک جامعه طبقاتی و جامعه‌ای است که پویایی عمده آن بنا بر ستم یک طبقه به طبقه دیگر برانگیخته می‌شود. مارکس همواره مخالف آشتی‌ناپذیر ستم در همه شکل‌های آن بود. رسالت اساسی پرولتاریا آن‌طور که مارکس آن را درک می‌کرد، محو ستم طبقاتی از راه محو اختلاف‌های طبقاتی است که آن را ممکن می‌سازد. با این همه، تقسیم جامعه به طبقه‌ها و به ویژه ستم یک طبقه به طبقه دیگر همواره مستلزم نابرابری‌های شدید اجتماعی، نابرابری‌ها

^۱ آلن وود از ۱۹۸۰ استاد فلسفه در دانشگاه کورنل آمریکا بوده است. از اثرهای او «اخلاق دینی کانت» (۱۹۷۰)، «الهی‌شناسی عقلی کانت» (۱۹۷۸)، کارل مارکس (روتلج و کگان پل، ۱۹۸۱) و «اندیشه اخلاقی هگل» (۱۹۹۰) شهرت زیاد دارد.

در ثروت و امکان‌ها، قدرت و اعتبار، آزادی و برآوردن آرزوها، درک خویش، رضامندی و خوشبختی است. بر عکس، جامعه بدون طبقه‌ها به نظر می‌رسد قبل از هر چیز جامعه برابری باشد که در آن همه به طور برابر در خرج و دخل زندگی اجتماعی سهیم‌اند. کسانی که با ستم در همه شکل‌های آن مبارزه می‌کنند، اغلب مبارزه خود را به مثابه مبارزه برای برابری تلقی کرده‌اند. آن‌ها خواسته‌های‌شان را در ارتباط با ایده‌آل‌ها یا اصول برابری که عبارت از برابری حقوق صوری و شناسایی قطعی آن از طرف جامعه یا برابری فرصت‌ها در زمینه آموزش و پرورش و تحقق آرزوها یا تقسیم برابر ثروت و رفاه است، بیان کرده‌اند.

این امر می‌تواند ما را به این فرضیه سوق دهد که مارکس یک برابری‌خواه و رزمنده برابری است و چون به جامعه برابری می‌اندیشید در سودای جامعه بدون طبقه‌ها بود. ولی با این همه، این را می‌دانیم که هیچ تأیید صریح و بدون ابهام نسبت به مفهوم برابری در نوشته‌های مارکس وجود ندارد. در نوشته‌های انگلس، به ویژه در تحلیل‌های او پیرامون نخستین جنبش‌های رادیکال مانند جنگ دهقانی در قرن شانزدهم در آلمان به اظهارهایی بر می‌خوریم که علاقه به گونه‌های مختلف خواسته‌های برابری‌خواهانه را نشان می‌دهد. البته در نوشته‌های این دو اندیش‌مند، انکارهای کاملاً صریح و انتقادهایی از برابری‌خواهی وجود دارد. آن‌ها در نوشته‌های خود تأکید می‌کنند که «برابری» در اساس یک اندیشه بورژوازی است و در بیان خواسته‌ها یا هدف‌های طبقه کارگر جایی ندارد. با تکیه بر متن‌ها، من فکر می‌کنم که ما باید مارکس را با وجود این واقعیت که مخالف همه شکل‌های امتیاز اجتماعی و ستم بود، به عنوان مخالف ایده‌آل برابری تلقی کنیم. مارکس اندیشه برابری را رد می‌کند. چون آن را در پراتیک به مثابه دستاویزی برای ستم طبقاتی می‌داند. به گمان من دیدگاه‌های مارکس درباره این مسئله‌ها شایسته پژوهش و کندوکاو است. با توجه به این که ما به شدت کوشیده‌ایم

فکر کنیم که مارکس باید یک برابری خواه باشد، این می‌تواند برای ما در این کشف که چرا مارکس برابری خواه نیست، آموزنده باشد.

«برابری» اغلب مفهومی ناروشن است. در آغاز می‌توان آن را هم‌چون یک حق یا هدف اجتماعی نگریست. برابری خواهان می‌توانند به تصدیق این نکته پردازند که افراد بنا بر ملاحظه‌های معین حق دارند به طور برابر مطرح شوند و یا حق دارند به نسبت‌های برابر از ثروت‌های معین اجتماعی بهره‌مند گردند. به بیان دیگر، برابری خواهان می‌توانند یاری‌گر و خواهان جامعه‌ای باشند که در آن افراد برابری یا کمیت‌های برابر از چیزی دریافت کنند، بی آنکه تصدیق کنند که افراد حق مقرر برابر یا سهم‌های برابر دارند و حتی بی آن که سیستم حقوقی‌ای را در نظر گیرند که به اعتبار آن توزیع در برابری وضعیتی تحقق خواهد یافت که جستجو می‌شود. برابری خواهان اغلب این دو روش بررسی برابری را در هم می‌آمیزند و یا به ناروا می‌پندارند که آن‌ها در عمل برابری را برابری از حقوق برابر می‌تواند به توزیع بسیار نابرابر ثروت، قدرت و رفاه بیانجامد و برعکس، می‌تواند چنین رخ نماید که تنها روش کسب ثروت (یا قدرت) برابر در جامعه دادن حقوق بسیار نابرابر به افراد به‌منظور استفاده از استعدادها و امکان‌های‌شان برای به دست آوردن ثروت و قدرت است. ما باید برخورد مارکس به برابری به مثابه حق را از برخورد او به برابری به مثابه هدف متمایز کنیم. من فکر می‌کنم که برخورد مارکس به برابری به مثابه هدف یکسان است. ما در نوشته‌های او انتقادهای خاصی از کوشش برای تحقق برابری در وضعیت، ثروت یا رفاه افراد نمی‌یابیم. با این همه، فکر می‌کنم که می‌توان نشان داد که مارکس دریافت خاص‌اش از یک جامعه بدون طبقات را در ارتباط با هر هدف برابری تدوین نکرده است. به علاوه، فکر می‌کنم که این نیز به غایت مبهم است که مارکس برابری را به عنوان چیزی در نفس خود خوب یا مطلوب تلقی کرده باشد. برعکس، برخورد

در دفاع از سوسیالیسم

مارکس به حقوق برابر آشکارا انتقادی است. یکی از دلایل‌هایی که مارکس در نقد مفهوم برابری دارد پیوستگی تنگاتنگ آن در ذهن افراد با مفهوم‌های حق و عدالت است. اگر کسی بگوید که برابری باید در جامعه برتری داشته باشد، این به طور کلی مترادف با این تصدیق است که افراد حق دارند هم‌چون برابرها مطرح شوند، یا حق سهم‌های برابر از فلان ثروت را دارند. این برداشت به این گفته باز می‌گردد که مطرح کردن افراد به طور نابرابر یا اختصاص دادن سهم‌های نابرابر به آن‌ها ناستوده یا ناعادلانه است. همان طور که من در جای دیگر آن را تأیید کرده‌ام، مارکس از جامعه سرمایه‌داری به دلیل این یا آن نوع بی‌عدالتی یا نقض این یا آن حقوق انتقاد نمی‌کند. در واقع، مارکس نمی‌اندیشد که ناروایی‌ها و بی‌عدالتی‌ها لازمه توزیع سرمایه‌داری است. بنابراین، ما نباید انتظار داشته باشیم که او را در نقد سرمایه‌داری از این زاویه ببینیم که این نظام «حق برابری» هرکس را در آنچه که باید باشد، نقض می‌کند. مارکس به درستی می‌اندیشید که سرمایه کارگران را استثمار و به آن‌ها ستم می‌کند. اما او به استثمار و ستم به دلیل حق و عدالت نمی‌تازد. چون مارکس محو جامعه طبقاتی را به مثابه اصلاح بی‌عدالتی یا دفاع از حقوق نمی‌دانست و آن را به عنوان دفاع از برابری حقوق تلقی نمی‌کرد. تصادفی نیست که گفتمان بسیار وسیع و نافذ مارکس درباره برابری نقد او از درخواست برنامه گوتا است که طبق آن «محصول‌های کار» با حق برابر برای همه عضوهای جامعه تقسیم می‌شوند (۱).

برابری اعم از این که به مثابه حق یا عدالت تلقی شود، ایده‌آل ساده اجتماعی نیست، بلکه چندین ایده‌آل مختلف و اغلب سازش‌ناپذیر است. رابطه‌های گوناگون زیادی وجود دارد که در سایه آن افراد می‌توانند از طریق جامعه به طور برابر مطرح شوند و گونه‌های متعدد شیء‌ها را به سهم‌های برابر دریافت دارند. نتیجه‌گزینش برابره در یکی از این رابطه‌ها می‌تواند با نتیجه این گزینش در رابطه دیگر بسیار

متفاوت باشد. مثلاً جامعه بورژوازی در آنجا که امتیازهای مربوط به تولد و کاست (طبقه بسته) را به رسمیت نمی‌شناسد، جامعه برابرها است؛ اما افراد را به مثابه برابرها در مقیاسی که صاحب اختیار خود و مالکیت خود هستند، مطرح می‌کنند، حق برابر دارند. مارکس حتی روی این واقعیت تأکید دارد که بازار یا خرید و فروش نیروی کار در محدوده خود یک قلمرو برابری است: «چون هر کس به عنوان مالک ساده کالا با دیگری رابطه برقرار می‌کند و آنها معادل را با معادل مبادله می‌کنند» (۲). بازار کار سرمایه‌دار و کارگر را در مقیاسی که آنها مالک و سوداگر کالاها هستند، هم‌چون برابرها مطرح می‌کند. تئوری مارکس در کتاب اول کاپیتال مبتنی بر این فرض است که کارگر ارزشی معادل با نیروی کارش دریافت می‌کند. یعنی مزد کارگر بیان‌گر کمیت زمان کار اجتماعاً لازم برای بازتولید نیروی کار فروخته شده است.

بدیهی است که این گفته مارکس که طبق آن بازار کار قلمرو برابری است، معنی طعنه‌آمیزی دارد. بازار کار آن گونه که مارکس آن را می‌بیند به غایت الزام‌آور است و نتیجه انباشتی بازارها این است که جامعه به طبقه ستم‌گر سرمایه‌داران و طبقه ستم‌کش کارگران تقسیم شده است. البته از کنار مسئله می‌گذریم، هرگاه تصور کنیم که قصد ریشخندآمیز مارکس بدین معنا است که او واقعاً نمی‌اندیشید که بازار کار قلمرو برابری است یا می‌اندیشید که برابری در آنجا فقط برابری ظاهری است. روشن است که در قیاس با رابطه‌های میان برده‌داران و بردگان، اربابان و رعیت‌ها، استادکاران و پادوها، رابطه میان سرمایه‌داران و کارگران رابطه برابره است. ریشخند برای این است که این برابری نه تنها کارگران را از ستم مصون نمی‌دارد، بلکه دقیقاً وسیله ستم علیه کارمزدبری است. از آن این نتیجه به دست نمی‌آید که نوع دیگر برابری بر برابری بورژوازی برتری دارد، برعکس این نتیجه به دست می‌آید که مبارزه با ستم علیه طبقه کارگر نباید بنام برابری هدایت شود.

انگلس و برابری

به نظر می‌رسد که برخی قطعه‌ها و نوشته‌های انگلس این نتیجه‌گیری را تأیید نمی‌کنند. انگلس به احتمال میان «برابری سیاسی» یا «برابری حقوقی» و «برابری اجتماعی» یا «برابری مالکیت» فرقی قایل بود. این تمایز را در متن‌های مارکس هم می‌بینیم (۳). در یک مناسبت انگلس کمونیسم را به مثابه «برابری واقعی» (۴) توصیف می‌کند. از سوی دیگر، او به اقدام در تعیین مالیات برای کسب حق رأی می‌تازد و در برخورد به آن می‌گوید: «برابری هنوز بنا بر محدودیت خود با «برابری ناب در برابر قانون» فاصله دارد. آن چه که علی‌رغم نابرابری ثروتمندان و بی‌چیزان برابری معنی می‌دهد - منتها، برابری در محدوده نابرابری عظیم موجود - به کوتاه سخن، آن چه که ویژگی نابرابری به نام برابری معنی می‌دهد» (۵). با این همه، مارکس تأکید می‌کند که برابری هم‌واره مفهومی به طور اساسی سیاسی است (۶). از این رو، او می‌گوید: «برابری واقعی مدنی اکنون در جامعه بورژوایی وجود دارد» (۷). در «ایدئولوژی آلمانی» گفته شده است که برابری به طور اساسی اندیشه‌ای بورژوایی و غیرپرولتری است (۸).

چنانچه نه یک اندیشه برابری، بلکه اندیشه‌های متعدد برابری وجود دارد، اثبات این نکته که برابری به طور اساسی بورژوایی یا پرولتری است، می‌تواند بی‌جا به نظر آید. مفهوم‌های برابری مثل برابری صوری مالکان خصوصی در بازار می‌تواند چونان برابری بورژوایی و مفهوم‌هایی مانند ضرورت توزیع برابر ثروت هم‌چون برابری پرولتری تلقی شود. اما من فکر می‌کنم که هدف مارکس عبارت از تأیید این نکته است که اندیشه برابری که به عنوان وسیله ایدئولوژیک به جنبش‌های اجتماعی نیرومند تاریخی کمک کرده است و کمک خواهد کرد، اندیشه برابری بورژوایی است. پرولترها می‌توانند به تدوین مفهوم‌های برابری‌ای بپردازند که برای‌شان مفید باشد. البته، از

دیدگاه مارکس، اندیشهٔ برابری هنگامی که توسط جنبش کارگری به کار می‌رود، امری بی‌اعتبار، ناسودمند و مبهم است.

چون به نظر می‌رسد که انگلس به نوبهٔ خود به مفهوم برابری پرداخت، جالب است که ما در نوشته‌های او واضح‌ترین برهان بی‌اعتبار شدن آن را در خواست پرولتری می‌یابیم. این قطعهٔ معروف «آنتی دورینگ» را از نظر می‌گذرانیم (۹):

«از این رو، خواست برابری در زبان پرولتاریا معنایی دوگانه دارد. یا این خواست - مخصوصاً در حالت آغازین - مثلاً در جنگ دهقانان - واکنش طبیعی علیه نابرابری‌های فاحش اجتماعی، علیه اختلاف و تباین میان ثروت‌مندان و تهی‌دستان، اربابان و بردگان، سیران و گرسنگان است. به این عنوان، این خواست فقط بیان‌گر غریزهٔ انقلابی است و در این معنا - تنها در این معنا - است که مفهوم خود را پیدا می‌کند. و یا محصول خواست بورژوازی برابری است که خواست‌های کمابیش عادلانه‌اش را از آن بیرون می‌کشد و از آن فراتر می‌رود. این خواست با تصدیق‌های خاص سرمایه‌داران هم‌چون وسیله برانگیختن و شوراندن کارگران علیه سرمایه‌داران به کار می‌رود و در این حالت در نفس خود مانند برابری بورژوازی عمل می‌کند و از اعتبار می‌افتد. در هر دو حالت، مضمون واقعی خواست پرولتری خواست از بین رفتن طبقه‌ها است. هر خواست برابری که فراتر برود ناگزیر در پوچی فرو می‌افتد. اگر این قطعه را به دقت نخوانیم می‌توانیم بیندیشیم که او برای خواست‌های برابری خواهانه در جنبش پرولتری جای واقعی قایل است. به نظر می‌رسد که انگلس به تفسیر این خواست‌ها مبادرت می‌کند و حتی دلایل‌هایی برای آن‌ها می‌یابد. اما یک بررسی بسیار دقیق نشان می‌دهد که این برداشت نادرست است. انگلس می‌گوید خواست پرولتری معنایی دوگانه دارد. نخست این که، این یک «واکنش طبیعی علیه نابرابری‌های فاحش اجتماعی» و به این عنوان «فقط ابزار غریزهٔ انقلابی» است.

می‌توان تأیید کرد که انگلس با «غریزه انقلابی» موافق است و جایی برای آن در جنبش پرولتری قابل است. اما این نتیجه به دست نمی‌آید که ما چنین جایی در هر اندیشه در خلال آنچه این غریزه برای بیان خود یافته می‌یابیم. کاملاً ممکن است که غریزه انقلابی در خلال اندیشه‌های ناروشنی ابراز گردد که از این پس از اعتبار می‌افتند. همان‌طور که به موقع خواهیم دید، انگلس فکر می‌کند که برابری به دقت اندیشه‌ای از این نوع است. این واقعیت که انگلس غریزه انقلابی را به مثابه یگانه توجیه چنین خواست‌های برابری‌خواهانه درک می‌کند، این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که هیچ توجیهی (وجود ندارد) که این خواست‌ها را که همچون یک مفهوم اخلاقی یا تنوریک نگریسته می‌شود، از ایده‌آل برابری نتیجه‌گیری کند.

دوم این‌که، انگلس می‌گوید که خواست برابری پرولتری هنگامی گسترش می‌یابد که مبلغان بکوشند با استفاده از ادعاهای خاص سرمایه‌داران، کارگران را به هیجان درآورند. این مربوط به این باور است که این‌ها ادعاهایی هستند که طبق آن برابری بورژوایی، برابری در برابر قانون، برابری از منظر دولت، برابری در بازار، حقی بشری یا به بیان دیگر چیز مطلوبی است.

همچنین قابل درک است که انگلس در ارتباط با موضوع از این قرار محتاط باشد که در چه مقیاسی خواست‌های واقعی پرولتری می‌تواند از این ادعاها نتیجه‌گیری شوند (او می‌گوید، چنین نتیجه‌گیری‌هایی می‌توانند «کمابیش درست» باشند و به یقین «بیش‌تر برای دراز مدت‌اند»). به هیچ وجه روشن نیست که انگلس راه‌کار تهییج کارگران را با استفاده از ادعاهای سرمایه‌داران پذیرفته است. با اطمینان می‌توان در آن موضوعی برای برهان‌های صوری علیه مدافعان سرمایه‌داری یافت، و آن در صورتی است که آن‌ها بر پایه آن‌چه سرمایه‌داران می‌گویند به نتیجه‌گیری‌های نادرست مبتنی نباشد. به یقین انگلس نمی‌اندیشد که ارزش‌ها و ادعاهای بورژوایی می‌توانند بدون نقد

برای تدوین هدف‌های جنبش پرولتری به کار روند. از این رو، او بی‌درنگ می‌افزاید: وقتی خواست پرولتری برابری از خواست‌های بورژوایی نتیجه می‌شود، در نفس خود بنا بر برابری بورژوایی «عمل می‌کند و از اعتبار می‌افتد». معنی آن این است که انگلس خواست پرولتری برابری را به حساب خود در مقیاس دقیق به کار می‌برد و بدین ترتیب از مفهوم بورژوایی برابری به سود خود استفاده می‌کند. اما او درست چند قطعه بالاتر گفته است که این مفهوم از «شرایط اقتصادی جامعه بورژوایی» سرچشمه می‌گیرد و به طور اساسی برای دفاع از این شرایط به کار می‌رود (۱۰). پس دلیل‌های کمی برای این اندیشیدن که او برای خواست‌های برابری پرولتری بر مبنای مفهوم بورژوایی برابری ارزش زیادی قایل است، وجود دارد. معنی واقعی خواست پرولتری برابری در هر فرمول‌بندی عبارت از نابودی طبقه‌ها است. و این به عقیده انگلس مضمون واقعی و عقلانی هر خواستی از این نوع را تشکیل می‌دهد. با این همه، خواست نابودی طبقه‌ها خواست برابری نیست. از مفهوم برابری برای فرمول‌بندی این خواست استفاده نشده است. برعکس، مسئله عبارت از خواستی است که در ارتباط با درک طبقاتی مارکسیستی فرمول‌بندی شده است. اندیشه انگلس این است که خواست برابری مبهم و معطوف به گذشته است. زیرا این خواست در اصطلاح‌های مفهومی‌ای که جایش را به اصطلاح‌های علمی‌تر و واقع‌گرایانه‌تر تئوری جامعه مارکس سپرده، فرمول‌بندی شده است. پیش از آن‌که این تئوری وجود داشته باشد و به ویژه در دوره‌ای که بورژوازی مرفقی‌ترین طبقه اجتماعی بود، مفهوم برابری بهترین مفهوم موجود برای حمله به مناسبات ستم‌گراانه اجتماعی (به خصوص مناسبات فئودالی) بود. اما از این پس دیگر جایی در جنبش پرولتری برای مفهوم برابری یا خواست‌هایی که در اصطلاح‌های فرمول‌بندی شده وجود ندارد.

در دفاع از سوسیالیسم

انگلس، ضمن تفسیر برنامه گوتا، تقریباً همه این‌ها را در همان ارتباط در نامه‌ای خطاب به اوگوست بیل در زمینه خواست «برابری اجتماعی و سیاسی» اظهار داشته است: «عبارت نابودی هر نابرابری اجتماعی و سیاسی به جای «محو هر اختلاف طبقاتی بسیار تردیدآمیز است» (۱۱). معرفی جامعه به عنوان قلمرو برابری یک مفهوم یک جانبه فرانسوی است که به شعار قدیمی آزادی، برابری و برادری تکیه دارد. این مفهوم در زمان و مکان خود دلیل وجودیش را به همراه دارد. زیرا پاسخ‌گوی مرحله‌ای از تحول بود. اما در حال حاضر مانند همه مفهومی‌های مکتب‌های اجتماعی پیش از ما ناگزیر به گذشته تعلق دارد. زیرا در ذهن‌ها جز اغتشاش فکری بر نمی‌انگیزد. اکنون این مفهوم جایش را به مفهومی دقیق‌تری داده است که پاسخ‌گوی مطلوب‌تر واقعیت‌ها است» (۱۲).

مارکس و توزیع در «نقد برنامه گوتا»

جالب‌ترین بحث مارکس درباره عدالت در «نقد برنامه گوتا»ی او، بیش‌تر در نقد یادشده علیه خواست (که اغلب بد فهمیده شده)، در برنامه «توزیع ثمره‌های کار میان همه عضوهای جامعه با حقوق برابر» (۱۳) وجود دارد. این خواست در نخستین قطعه برنامه فرمول‌بندی شده، اما مارکس آن را موکول به بحث هنگام نکته‌سنجی‌های‌اش در باره قطعه سوم می‌کند که خواستار توزیع «عادلانه» یا «منصفانه» محصول‌های کار است. او این‌گونه عمل می‌کند، چون بنیادی‌ترین نقدش از خواست‌های برابری توزیعی در برنامه، انتقاد از مفهوم عدالت توزیعی به عنوان پایه خواست‌های طبقه کارگر است. مارکس تأیید می‌کند که عدالت به مثابه یک سیستم توزیع به رابطه کارکردی این سیستم، به شیوه تولیدی که بخشی از آن به شمار می‌رود، بستگی دارد. عدالت به ویژه کارکرد رابطه‌های اجتماعی در کنترل مؤثر وسیله‌های تولید است. همان طور که

مارکس در ملاحظه‌های نهایی‌اش پیرامون قطعه سوم برنامه گفته است: «هر توزیع چیزهای مورد مصرف، نتیجه شیوه‌ای است که خود شرایط تولید آن را قسمت کرده‌اند. اما این توزیع یک خصلت از شیوه تولید است.» (۱۴) اگر عنصرهای تولید (آن‌گونه که در شیوه تولید سرمایه‌داری است) تقسیم شده باشند، توزیع کنونی شی‌های مورد مصرف از آن نتیجه می‌شود» (۱۵).

به علاوه، این توزیع عادلانه است. چون همان‌طور که مارکس در کاپیتال بیان کرده، عدالت مبادله‌ها میان عامل‌های تولید به «تطابق» یا «تناسب» این مبادله‌ها با شیوه مسلط تولید بستگی دارد (۱۶). این واقعیت که توزیع کنونی عادلانه است، در یادداشت‌های آغازین مارکس پیرامون برنامه گوتا درباره خواست توزیع «عادلانه» یا «منصفانه» بیان شده است: آیا بورژواها تأیید نمی‌کنند که تقسیم کنونی «منصفانه» است؟ و در واقع آیا این بر پایه شیوه کنونی تولید یگانه تقسیم «منصفانه» نیست؟ آیا رابطه‌های اقتصادی بنا بر اندیشه‌های حقوقی تنظیم شده‌اند. یا بر عکس این رابطه‌های حقوقی است که از رابطه‌های اقتصادی به وجود می‌آیند؟». مارکس پس از اثبات این مطلب از ناروشنی و ابهام بیان برنامه گوتا درباره «محصول‌های کامل کار» انتقاد می‌کند. «محصول کار» یک مفهوم مبهم است که به عقیده لاسال جانشین مفهوم مثبت اقتصادی می‌گردد. به علاوه، هیچ جامعه کمونیستی نخواهد توانست مجموع «محصول‌های کار» را میان فرد فرد کارگران تقسیم کند. باید مبلغ‌ها و سرمایه‌هایی «برای جانشین کردن وسیله‌های تولید، برای رشد تولید و سرمایه‌هایی برای پس‌انداز یا بیمه در برابر حوادث در اختیار داشت ... کسر این مبلغ‌ها ... یک ضرورت اقتصادی است و اهمیت شان ... به هیچ ترتیبی در ارتباط با عدالت تعیین‌پذیر نیست».

علاوه بر این، باید مبلغ‌هایی را برای تأمین «هزینه‌های اداری»، برآوردن نیازهای مشترک: مدرسه‌ها، مؤسسه‌های بهداشتی و غیره و «منابع لازم برای نگهداری از

در دفاع از سوسیالیسم

کارافتادگان» پیش‌بینی کرد. مارکس می‌گوید: بدین ترتیب «اصول کامل کار ... به محصول جزئی تبدیل می‌شود» (۱۷).

هدف اصلی مارکس در تفسیرهایش دربارهٔ قطعهٔ سوم برنامه عبارت از سمت‌گیری توزیعی «سوسیالیست‌های عامی» چون لاسالی‌ها است که خواست‌های برنامه را تدوین کرده‌اند. مارکس ضمن این بررسی که چگونه وسیله‌های مصرف («محصول‌های جزئی کار») به احتمال در جامعهٔ کمونیستی آینده تقسیم خواهد شد، از سمت‌گیری یادشده انتقاد می‌کند. هنگام قرائت شرحی که مارکس دربارهٔ توزیع کمونیستی ارائه می‌دهد، در نظر گرفتن مقصود کلی‌اش در این بحث ضروری است. با این‌همه بسیاری کسانی که به خاطر توفیق نیافتن در انجام آن این شرح را خارج از متن‌شان قرائت کرده‌اند و پنداشته‌اند که مارکس آن‌ها را به عنوان خواست‌های پرولتری (یا هنوز بدتر) به عنوان «اصول عدالت توزیعی» در مقیاسی که توزیع سرمایه‌داری باید با آن‌ها سنجیده شود، معرفی می‌کند. اما در نظر گرفتن دقیق متن نشان می‌دهد که مارکس تحلیل‌اش را در زمینهٔ توزیع کمونیستی به دقت برای روشن گردانیدن عیب‌های آن مطرح می‌کند. اندیشهٔ او این است که چون سیستم توزیع در سوسیالیسم در مقیاسی که شیوهٔ تولید جامعه رشد می‌یابد، تغییر خواهد کرد (و باید هم تغییر کند)، اگر جنبش کارگری شکل‌وارهٔ توزیعی ویژه‌ای به عنوان هدف به خود (En soi) یا به عنوان یکی از هدف‌های درازمدت جنبش مطرح کند، سردرگم خواهد شد. هدف عام تشریح توزیع کمونیستی عبارت از نفی سمت‌گیری توزیعی به عنوان یک کل است. اگر به قطعه‌های پایانی تفسیر مارکس دربارهٔ سومین قطعهٔ برنامهٔ گوتا خوب توجه کنیم، می‌توانیم آن را به روشنی تشخیص دهیم:

«من مخصوصاً دربارهٔ «محصول کامل کار» و همچنین دربارهٔ «حق برابر» و «تقسیم منصفانه» تفاهم داشته‌ام تا نشان دهم چه جنایتی مرتکب می‌شوند آن‌هایی

که از یک سو می‌خواهند دوباره دریافت‌هایی را در قالب جزم‌ها به حزب ما تحمیل کنند که زمانی معنایی داشته‌اند، اما امروز دیگر جز لفاظی منسوخ بیش نیستند و از سوی دیگر، دریافت واقع‌گرایانه‌ای را که با زحمت زیاد به حزب القاء شده، ضایع گردانند ... و این به یاری یاوه‌های یک ایدئولوژی حقوقی یا غیر آن انجام می‌گیرد» (۱۸). با به خاطر سپردن این نکته در ذهن، حال به تحلیلی باز می‌گردیم که مارکس درباره «نخستین مرحله جامعه کمونیستی به دست می‌دهد. «آنچه ما این جا با آن سروکار داریم، این آن جامعه کمونیستی نیست که روی پایه‌های خاص خود رشد یافته است، بلکه برعکس، جامعه‌ای است که تازه از سرمایه‌داری سربرآورده» (۱۹). به عبارت دیگر، ما با یک شکل‌واره ایده‌آل توزیع (هنوز کمتر با مفهوم «عدالت توزیعی») که در لفافه گفته‌ایم که کارگران آن را در جامعه کمونیستی برقرار می‌کنند، سروکار نداریم. ما بیش‌تر می‌کوشیم به طور کلی و فرضی پیش‌بینی کنیم که نتیجه‌ها، برای توزیع وسیله‌های مصرف، مالکیت جمعی وسیله‌های تولید در نخستین مرحله‌های این مالکیت جمعی چه خواهد بود. مارکس یادآوری می‌کند که «در یک جامعه همیاری مبتنی بر مالکیت مشترک بر وسیله‌های تولید» توزیع وسیله‌های مصرف متناسب با سهم هر کارگر در کار خواهد بود:

«بنابراین، تولیدکننده به طور فردی - پس از کسر و تفریق‌های انجام یافته - درست معادل آنچه که به جامعه داده دریافت می‌کند. آنچه که او به جامعه داده مقدار کار فردی او است ... او از جامعه حواله ثابتی دریافت می‌کند که کمیت کار او فراهم آورده (تفریق انجام‌یافته برای تأمین بودجه جمعی است). او با این حواله از ذخیره‌های اجتماعی چیزهای مورد مصرف را به قدر ارزش کمیتی برابر کارش می‌ستاند» (۲۰).

در دفاع از سوسیالیسم

به نظر می‌رسد که مارکس برنامه گوتا را تصدیق می‌کند: نخستین مرحله جامعه کمونیستی با «حق برابر» مطابقت خواهد داشت. به طور مشخص این سیستم توزیع به هر کس حق برابر به وسیله‌های مصرف بر حسب سهم برابر در کار خواهد داد. اصل توزیع آن می‌تواند این‌گونه فرمول‌بندی شود: حق برابر در برابر کار برابر. علاوه بر این، تحلیلی که مارکس درباره توزیع نخستین مرحله کمونیستی ارائه می‌دهد با خواست‌های برنامه گوتا با وجود بسیار مبهم و مغشوش بودن وجه مشترک دارد و به عنوان یک راهنمای مفید به برنامه‌ریزان آینده جامعه خدمت می‌کند. مارکس نشان می‌دهد که توزیع طبق «کمیت کار» هر کار انجام می‌گیرد. او به ما نمی‌گوید که «کمیت کار» را چگونه باید سنجید. مارکس یادآور می‌شود که «شدت» و هم‌زمان «مدت» باید مدنظر قرار گیرد، اما هیچ وسیله‌ای برای سنجش این دو عامل ارائه نکرده است. او به هیچ وجه نشان نمی‌دهد که چگونه نیروی کار متخصص یا آموزش‌دیده می‌تواند با نیروی کار غیرمتخصص مقایسه شود. بدیهی است که شیوه‌ای که این مسئله‌ها مطرح می‌شوند، هم‌زمان برای معنی «حق برابر در برابر کار برابر» و به اجرا درآوردن هر شکل‌واره توزیع که از این اصل ناشی می‌شود، قطعی خواهد بود. مارکس چیزی بیش از طرح ساده یک سیستم توزیع ارائه نداده و به مسئله‌های اساسی که هر کس با آن روبه‌رو گردد، بکوشد شکل‌واره‌اش را مورد عمل قرار دهد، پاسخ نداده است. من فکر می‌کنم کسانی که توصیف مارکس درباره توزیع نخستین مرحله کمونیسم را به عنوان «اصل عدالت توزیعی» می‌پذیرند، تنها در زمینه قصدی که مارکس از پیشنهاد آن دارد، اشتباه نمی‌کنند، بلکه هم‌چنین تشخیص کم‌مایه‌شان را در گزینش طرح‌های آرمانی عدالت اقتصادی آشکار می‌سازند. با این‌همه، ابهام توصیف مارکس مانع از تعقیب هدف خاص وی در انتقاد از برنامه گوتا نمی‌شود؛ زیرا این هدف بیان‌گر آن است که سیستم حق برابر در برابر کار برابر هر چند مبهم باشد،

از دید برابری اجتماعی به کلی ناقص است. شرح اجرای آن هر چه باشد، این سیستم، با وجود ناگزیری در نخستین مرحله کمونیسم، جایش را به مرحله‌های بعدی و پیشرفته‌تری می‌سپارد و باید بسپارد. اندیشه مارکس این است که این سیستم آشکارا ناقص است؛ زیرا این سیستم توزیعی مطابق با «برابری حقوق» است. این سیستم در این ویژگی با جامعه بورژوایی هم‌داستان است: «حق برابر» به توزیع نابرابر می‌انجامد. چون تفسیر مارکس دربارهٔ قطعهٔ سوم برنامه گوتا حمله به کاربردهای سوسیالیستی مفهوم‌های حق عدالت توزیعی است. بنابراین، بحث‌های او دربارهٔ توزیع کمونیستی در برابر کاربردهای سوسیالیستی ایده‌آل توزیع مطابق با «برابری حقوق» است.

مارکس یادآور می‌شود که توزیع کمونیستی نخستین مرحله کمونیسم ناقص خواهد بود نقص آن به طور مشخص از خاستگاه برابری خواهانه سرچشمه می‌گیرد. در این سیستم «حق تولیدکننده به نسبت کاری است که عرضه می‌کند، برابری این جا مبتنی بر این واقعیت است که کاربرد آن بر پایهٔ وحدت در مقیاس مشترک است» (۲۱). با این‌همه، چون «فرد به لحاظ جسمانی یا اخلاقی بر دیگری برتری دارد، پس در همان زمان کار بیش‌تری عرضه می‌کند یا می‌تواند زمان بیش‌تری کار کند». این «حق برابر یک حق نابرابر در برابر کار نابرابر است». در نخستین مرحله کمونیسم توزیع ناگزیر توزیعی نابرابر خواهد بود. و به درستی چنین خواهد بود؛ چون توزیعی مطابق با حق برابر است. اما حتی اگر کارگران در استعداد کار فرق نداشته باشند، این سیستم توزیع از دیدگاه برابری خواهانه همواره ناقص خواهد بود و باز همان وضع را خواهد داشت. چون به درستی توزیعی مطابق با حق برابر است. «کارگری ازدواج کرده و کارگری ازدواج نکرده»، یکی بیش از دیگری فرزند دارد، الی آخر. در بارآوری کار [...] یکی غنی‌تر از دیگری است. برای پرهیز از همهٔ این عیب‌ها، حق باید نه برابر، بلکه نابرابر باشد» (۲۲). کارگران از حیث نیازها و تکفل‌هایشان متفاوت‌اند. حق برابر

در دفاع از سوسیالیسم

در برابر کار برابر، حتی هنگامی که سهمی به کار برابر اضافه شود، موجب اجابت نابرابر نیازها و رفاه نابرابر می‌شود.

برخی دلیل‌ها که این جا توسط مارکس اقامه شده موضوع‌های بحث و بررسی‌اند. مارکس تصریح می‌کند که سیستم توزیعی که او آن را شرح داده، در توضیح نابرابری‌های ثروت و اجابت نیازهای ناشی از آن، ناموفق است. بدون شک، اشخاصی در مخالفت با این موضوع وجود دارند، آن‌ها می‌توانند اصل حق برابر در برابر کار برابر را بی‌کم و زیاد به مثابه آنچه عدالت آن را می‌طلبد، بپذیرند و از توزیع نابرابر ثروت و احساس رضایت ناشی از آن ناراحت نشوند. من فکر می‌کنم که مارکس خود را ذی‌حق می‌داند که این موضوع را مطرح کند نتیجه‌های نابرابر این توزیع عیب‌هایی هستند که در نفس خود او را ملزم می‌سازد که برابری‌خواهان آشتی‌ناپذیر را که در حقیقت بایستی از هر نوع نابرابری برآشفته شوند، مورد خطاب قرار دهد. نمی‌توان از هر حیث برابری‌خواه منطقی بود. در این صورت نمی‌توان، از آن‌ها انتظار داشت که هم‌زمان ثروت برابر و اجابت برابر نیازهای‌شان را داشته باشند. به دلیل سامانی که مارکس در چارچوب آن نقدهایش را ابراز می‌دارد. مایل‌م فکر کنم که او عمیقاً از برآوردن نابرابر نیازها ناراحت بود. او نابرابری ثروت را در صورتی که نیازهای اجابت نشده فرد به خود رها نگردد، به عنوان یک عیب نمی‌نگریست. البته، به احتمال، گرفتن نتیجه‌های قطعی درباره این موضوع اشتباه است. زیرا به نظر می‌رسد که مارکس با دیدی بشردوستانه علیه برابری‌خواهان استدلال می‌کند و می‌پذیرد که مهم نیست کدام نابرابری برای ناراحت کردن آن‌ها کافی است. این فرضیه به سهم خود بیش‌تر پیش پا افتاده است. با این همه، موضوع اصلی انتقادی که مارکس از نخستین مرحله جامعه کمونیستی به عمل می‌آورد، این است که نتیجه‌های نابرابر آن دقیقاً مطابق با این واقعیت است که این توزیع بنا بر حق برابر است. او حتی به نفع این تز متناقض دلیلی

کلی ارائه می‌دارد: «حق در طبیعت خود فقط می‌تواند مبتنی بر کاربرد یک واحد اندازه‌گیری باشد. اما افراد نابرابر (چنانچه نابرابر نبودند، افراد متمایز نبودند) بنا بر یک واحد مشترک، به همان اندازه که آن‌ها را از یک زاویه می‌سنجیم، و آن‌ها را تنها در یک جنبه معین، مثلاً در وضعیت کنونی درک می‌کنیم و فقط به عنوان کارگر و نه هیچ چیز دیگر می‌نگریم و از بقیه انتزاع می‌کنیم، قابل اندازه‌گیری‌اند ... بنابراین، مثل هر حق این یک حق نابرابر در مضمون خود است» (۲۳).

به همین ترتیب، حق برابری که بر بازار بورژوازی چیرگی دارد، به طور منظم به نابرابری می‌انجامد، حق برابر در کمونیسیم نیز به نابرابری‌های ناخواسته منجر می‌گردد. به نظر می‌رسد که مارکس می‌پنداشت که این موضوع به خود طبیعت حق برابر مربوط است و هر سیستم توزیع مبتنی بر هر حقوق ناگزیر نقص‌های مشابهی دارد. به یقین این نتیجه‌گیری مبالغه‌آمیز است؛ حتی هنگامی که تز قابل قبول لیپنیتس را که طبق آن افراد متفاوت در رابطه معین باید نابرابر باشند، به عنوان یک آزمون بپذیریم، این نتیجه به دست نمی‌آید که یک سیستم مبتنی بر حق برابر باید نتیجه‌های نابرابر داشته باشند؛ چون ممکن است اتفاق بیفتد که حقوق برابر بر رابطه‌هایی استوار باشند که در آن‌ها افراد نابرابر نیستند. از این قرار آیا می‌توان سیستمی با حقوق برابر ترکیب کرد که نتیجه‌های نابرابر نداشته باشد. به نظر می‌رسد که این مسئله واقعیت است و بنا بر برهان انتزاعی از نوع برهانی که مارکس ارائه می‌دهد، تعمیم‌پذیر نیست. در عوض، آنچه را برهان مارکس روشن می‌گرداند، این است که تضمینی وجود ندارد که یک توزیع طبق حقوق برابر یک توزیع برابر در هر دیدگاه جز دیدگاهی است که در نفس خود بر پایه حقوق برابر تصریح شده است. شکل‌واره توزیعی می‌تواند به هر شخص حقی برابر کار برابر، یا حتی سهم برابر در

در دفاع از سوسیالیسم

وسایله‌های مصرف بدهد که جامعه آن را در اختیار دارد. البته این شکل‌واره نمی‌تواند اجابت برابر یا رفاه برابر را تضمین کند.

برابری خواهان باید شکاک باقی بمانند. آنها می‌پرسند چرا حق برابر باید «یک‌سویه» باشد؟ چرا نمی‌توانیم به طور ذهنی دریافت‌مان از حقوق برابر را با همه جنبه‌های وضعیت درآمیزیم؟ آنها می‌توانند تأیید کنند که مارکس قبلاً به چنین کاری دست زده است؛ زیرا به نظر می‌رسد که او اصل برابری ثروت را بر اصل حق برابر در برابر کار برابر و اصل اجابت برابر نیازها را بر اصل برابری ثروت ترجیح می‌دهد. او با مفهوم حق برابر ناسازگار نیست، بلکه فقط با درک معین از آنچه که باید برابر گردد، مخالف است.

من فکر می‌کنم که این پاسخ اشتباه است و در آغاز، تئوری اجتماعی مارکس در پیوند با دریافت‌هایش از آنچه که با توزیع در نخستین مرحله کمونیسم شباهت خواهد داشت، به او دلیل‌های مناسب این انکار را می‌دهد که ما در وارد کردن اصل‌های برابری ثروت یا برابری اجابت در نخستین مرحله جامعه کمونیستی آزاد باشیم. اصل توزیعی که مارکس برای این جامعه ترجیح می‌دهد، آشکارا اصلی است که سطح رشد اقتصادیش دیکته می‌کند. توزیع، کارکردی از رابطه‌های اجتماعی است که تولید در آن سامان می‌یابد. مارکس فرض می‌کند که در نخستین مرحله کمونیسم مسئله عبارت از حق برابر در برابر کار برابر خواهد بود. هر قدر این توزیع ناقص باشد، سیستمی است که این جامعه باید آن را بپذیرد.

«این نقص‌ها در نخستین مرحله جامعه کمونیستی، آن‌گونه که از جامعه سرمایه‌داری پس از زایش طولانی و دردناک سر بر آورد، امری ناگزیر است. حق هرگز نمی‌تواند فراتر از وضع اقتصادی جامعه و درجه تمدنی باشد که با آن در پیوند است»

(۲۴).

برابری توزیع و برآوردن نیازها

جدا از تئوری اجتماعی مارکس، فکر می‌کنم، هنگامی که او تصدیق می‌کند که «حق برابر» همیشه در مضمون خود «نابرابر» است، روی پایه محکمی تکیه می‌کند، با وجود این، مگر این معنا را بدهد که حقوق برابر اعم از این که طبیعت‌شان هر چه باشد، همیشه در اصل، حقوقی با سهم‌های برابر در برآوردن نیازها یا نهادها است؛ هنگامی که به سهم معینی از وسیله‌های مصرف حق دارم، مایلم در برابر دیگران بتوانم در حدود معینی بدون توجه به نتیجه‌های رفتارم از این سهم به نفع دیگری استفاده کنم. این چیزی است که داشتن حق معنی می‌دهد، به ویژه هرگاه به سهم معینی از این ثروت‌ها حق دارم (فرض کنیم که این حق بنا بر قاعده‌های مبادله کالاها یا بنا بر سهم من از کار در جامعه یا بنا بر شکل‌واره‌ای که ثروت‌ها را به طور برابر بین همه عضوهای جامعه تقسیم می‌کند، معین می‌گردد) پس نمی‌تواند این اتفاق بیفتد که خواست من از این سهم مخالف یا زیان‌مند نسبت به این واقعیت باشد که در چنین شرایط این سهم از وسیله‌های مصرف نیازهایم را برآورد یا رفاهی برای دیگران برتر از آنچه سهم‌شان است، فراهم سازد. هر سیستم توزیع حقوق بنا بر طبیعت خود با دیگر شرایط (مثل تفاوت‌ها - «و بنا براین، محتملاً نابرابری‌ها» - استعدادها، نیازها و امکان‌های افراد) تأثیر متقابل دارد. نتیجه نهایی این تأثیر متقابل ثروت یا اجابت (نیازها) یا رفاه قیاسی افراد هم‌واره باید نتیجه نه تنها حقوقی که آن‌ها دارند، بلکه هم‌چنین نتیجه روشی باشد که آن‌ها برای تحقق حقوق‌شان و دیگر شرایط که وضعیت یک فرد معین را از وضعیت فرد دیگر متمایز می‌سازد، انتخاب می‌کنند. هیچ سیستم حقوقی نمی‌تواند در نفس خود تقسیم برابر اجابت (نیازها) یا رفاه را تضمین کند. هرگاه بتواند آن را تضمین کند، حقوقی که به این سیستم تعلق دارد (حقوق در

در دفاع از سوسیالیسم

قبال سهم معینی از ثروت‌ها یا وسیله‌های مصرف) می‌تواند در هر بار که اجرای چنین توزیع برابر را مختل می‌سازد، مورد ریشخند قرار گیرد و عمل این مختل کردن باید به عنوان دلیل کافی ریشخند کردن آن‌ها بیارزد. البته حقوقی را که بتوان با این دلیل‌ها ریشخند کرد به هیچ وجه حقوق نخواهد بود.

بدیهی است که هیچ حقی به کلی بی‌قید و شرط نیست. اگر نتیجه‌های اجرای حق من تا آن اندازه برای دیگران زیانمند باشد، بجا است تصریح کنم که دیگر دارای چنین حقی نیستم. من می‌توانم از مالکیت‌ام آن‌طور که میل دارم استفاده کنم. اما نه به صورتی که کنشی مثل آزاد کردن گازی باشد که هوای تنفس دیگران را مسموم می‌کند. با این‌همه من فکر می‌کنم که استثناهایی از این نوع وجود دارد که تنها در مورد نتیجه‌هایی که هم‌زمان غیرعادی و بدفرجام‌اند، قابل قبول است. پذیرفتنی نیست که من از داشتن حق سهمی از ثروت اجتماعی که آن را به ترتیب دیگری در اختیار دارم، تنها به این دلیل ساده صرف‌نظر کنم که این سهم از آن‌چه دیگران دارند زیادتر است، یا این‌که این سهم مقدار اجابت (نیاز) یا رفاهی زیادتر از آن‌چه که سهم‌شان برای‌شان تأمین می‌کند، فراهم آورد (۲۵).

البته، با همه ایرادی که می‌گیرند، با اطمینان می‌توان گفت که هر شخص حق سهم برابر از خوشبختی یا اجابت (نیاز) یا رفاه دارد و هیچ‌کس حق سهمی از این ثروت‌ها بیش از دیگری ندارد. آری می‌توان چیزهایی از این قبیل گفت. مسئله در صورتی از این قرار است که آن‌ها حامل معنایی باشند. افراد می‌توانند به سهم معینی از چیزها مثل پول و ثروت‌های مورد مصرف حق داشته باشند. آن‌ها حتی می‌توانند مانند بانندی که در تقسیم برابر غنیمت به توافق می‌رسد، حق سهم برابر داشته باشند. اما اجابت (نیاز) و رفاه در صورتی که آن‌ها بتوانند اندازه‌گیری شوند، نمی‌توانند به طور مستقیم توزیع شوند. سهم چیزهایی که آن‌ها را در اختیار داریم، بیش از دیگر عامل‌ها

(نیازها، میل‌های فرد و روشی که او به سلیقه و اختیار خود از ثروت‌ها استفاده می‌کند و غیره) به ثروت‌هایی بستگی دارد که به آن‌ها اختصاص می‌دهند.

یک حق سهم برابر حقیقتی در زمینه اجابت (نیاز) یا رفاه دقیقاً باید حق دریافت سهم از منابعی باشد که به ثروت‌های یادشده که در واقع به اجابت برابر (نیاز) یا رفاه می‌انجامد، اختصاص داده شده است. فرضیدن چنین حقی، فرضیدن موردی است که در آن وسیله تعیین کردن آنچه که جدا از نتیجه نهایی توزیع منابع حق داریم، وجود نخواهد داشت. یعنی اجابت (نیاز) یا رفاه نسبی واقعی که افراد دارند. مستقل از بررسی مفصل نتیجه‌های توزیع معین وسیله‌های اجابت (نیاز) یا رفاه وسیله‌ای وجود ندارد که بدانیم آیا از حق خود سود جسته‌ایم یا از آن تخطی یا آن را نقض کرده‌ایم. حتی اگر شکل‌واره توزیعی‌ای بیابیم که نتیجه‌های مطلوب داشته باشد. این شکل‌واره حقوق توزیعی نمی‌تواند باشد، به خاطر این که هیچ فرد نمی‌تواند روی حق سهم اعطاء شده در این شکل‌واره اصرار ورزد، مگر این که این شکل‌واره در تولید مداوم توزیع درست اجابت (نیاز) یا رفاه کامیاب باشد. البته این شکل‌واره توزیع هرگز نمی‌تواند در نفس خود تضمین کند که این نتیجه را ببار آورد.

هنگامی که می‌گویند هر شخص حق سهم برابر اجابت (نیاز) یا رفاه و یا چیزهایی از این نوع دارد، فکر می‌کنم آنچه آن‌ها در واقعیت انجام می‌دهند، بیان آرزوی پارسایانه‌ای است که سیستم توزیع معینی بتواند پیدا شود که در واقع همیشه برای هر کس سهم‌های برابری از ثروت‌ها فراهم می‌کند که مناسب او است. البته، این مسئله‌ای است که لازم است بدانیم که آیا شرایط زندگی بشری هرگز اجازه خواهد داد که چنین سیستمی امکان‌پذیر باشد. فکر می‌کنم، هنگامی که مارکس می‌گوید: هر حق برابر یک حق نابرابر در مضمون خود دارد، در حقیقت امکان عملی چنین سیستمی را نفی می‌کند. کسانی که میل دارند مارکس را به مثابه یک برابری‌گرا

در دفاع از سوسیالیسم

ارزش‌یابی کنند، می‌توانند درباره این موضوع دلیل بیاورند که هر چند مارکس علیه برابری به عنوان حق استدلال کرده، اما چون او روی این واقعیت تکیه می‌کند که حقوق برابر به توزیع نابرابر برآوردن نیاز می‌انجامد، از این طریق ترجیح خاص خود را نسبت به برابری به مثابه هدف نشان می‌دهد. مخصوصاً او نشان می‌دهد که به جامعه‌ای گرایش دارد که در آن توزیع مبتنی بر اجابت برابر است. با این‌همه، این نتیجه‌گیری نادرست است و استدلالی که به آن منتهی می‌شود، معتبر نیست. دیده‌ایم هنگامی که مارکس اجابت نابرابر را به مثابه نقص توزیع بر پایه حق برابر تلقی می‌کند، می‌تواند از *ad hunc* در برابر برابری‌گرایان دفاع کند. اما حتی اگر «آن‌گونه که پذیرفتنی است» او خود چنین بیندیشد، این نتیجه عاید نمی‌گردد که باید دارویی برای این نقص در ارتباط با برابری‌گرایان ابداع کرد. شاید این نشانه خوبی نیست که اجابت (نیاز) نابرابر باشد. اما این نتیجه به دست نمی‌آید که باید کاری برای برابر کردن انجام داد.

مفهوم برابری هرگز در بینش جسورانه‌ای که مارکس از «مرحله عالی» جامعه کمونیستی دارد، نمایان نمی‌گردد.

«در مرحله عالی جامعه کمونیستی، هنگامی که قید تبعیت افراد در تقسیم کار از میان برخیزد ... هنگامی که کار تنها وسیله زیستن نیست، بلکه در نفس خود به نخستین نیاز جامعه تبدیل می‌شود، هنگامی که با رشد متنوع افراد نیروهای مولد نیز رشد می‌یابند و همه منبع ثروت جمعی به وفور جهش می‌کند، آن‌گاه تنها افق محدود حقوق بورژوازی قاطعانه در نوردیده می‌شود و جامعه می‌تواند روی پرچم‌های خود بنویسد: «از هر کس به اندازه استعدادهای‌اش و به هر کس به اندازه نیازهای‌اش» (۲۷).

مارکس شعار لویی بلان «از هر کس به اندازه استعدادهای‌اش و به هر کس به اندازه نیازهای‌اش» را درست به خاطر این که شعاری برابری‌گرایانه نیست، انتخاب می‌کند.

او افراد را در هیچ دیدگاهی مساوی مطرح نمی‌کند، بلکه آن‌ها را بیش‌تر به طور فردی، یعنی هر یک را با مجموع گوناگونی از نیازها و استعدادها مطرح می‌کند. می‌توان گفت که این شعار دست کم ایجاب می‌کند که نیازهای افراد به تساوی برآورده شوند. اما من فکر می‌کنم که این نادرست است؛ مگر این‌که معنی آن این باشد که همه نیازهای افراد واقعاً برآورده می‌شوند. وانگهی می‌توان گفت که مرگ هولناک برابری‌خواه است، چون سرانجام زمانی مرگ گریبان همه را به تساوی می‌گیرد.

حرف زدن از «اجابت برابر» در برابر آن‌چه که به واقع در ذهن داریم برآورده نشدن برابر است، مناسب‌تر است. برابری‌گرایان اغلب به توزیع برابر به عنوان روش عادلانه و بشردوستانه بررسی کمبود و شرایط که بنا بر آن به قدر کافی منابع برای برآوردن (نیاز) هرکس وجود ندارد، اندیشیده‌اند. این اندیشه عبارت از این است که اگر کمبود به طور هم‌گون میان افراد رواج دارد، هیچ‌کس خیلی زیاد از آن آسیب نمی‌بیند. اندیشه مارکس در «نقد برنامه گوتا» و در هیچ جای دیگر تا آن‌جا که من باخبرم چنین نیست. به عقیده مارکس، مسئله جامعه بورژوازی این نیست که کمبود در آن‌جا بی‌قاعده توزیع شده، بلکه مسئله بیش‌تر از این قرار است که کمبود در جایی وجود دارد که به هیچ وجه ناگزیر نیست؛ زیرا در آنجا طبقه‌ای وجود دارد که سودها را با تکیه بر سیستمی که اکثریت را دست‌خوش فقر مصنوعی و غیرلازم می‌سازد، می‌بلعد. بر اساس «نقد برنامه گوتا» به نظر واضح می‌آید که مارکس عقیده دارد که «نقض‌ها» و «نابرابری‌ها» حتی در کمونیسم، تا زمانی که «منابع ثروت تعاونی با وفور» کافی برای برآوردن کامل نیازهای هر فرد «جهش کند» وجود خواهد داشت. پس از آن روز، البته برابری به عنوان سیستم توزیع ثروت‌های کمیاب دیگر لازم نخواهد بود؛ چون که ثروت‌ها دیگر کمیاب نخواهد بود.

در دفاع از سوسیالیسم

به عقیده من واضح است که مارکس برابری اجتماعی را به مثابه چیزی در نفس خود خوب نمی‌نگرد. نقد او از «حق برابر» ایجاب می‌کند که او آن را به عنوان «درستی» یک روش سرشتی یا به طور ذاتی خوب در یک شکل‌واره حقوق برابر، به ترتیب معینی که ساخته شده تلقی نکند. مارکس توزیع برابر در برابر کار برابر را در نخستین مرحله کمونیسم ترجیح می‌دهد. البته نه به خاطر این که این شکل‌واره توزیعی ایده‌آل است، بلکه به خاطر این که عقیده دارد که این توزیع است که از مالکیت جمعی وسیله‌های تولید در نخستین مرحله‌های آن نتیجه می‌شود. جامعه کمونیستی جامعه‌ای بدون طبقه‌ها خواهد بود. اما او «برابری» را به مثابه یک روش مبهم و منسوخ باز نمود هدف محو امتیازهای طبقاتی می‌انگارد. به علاوه مارکس به ما نمی‌گوید که او از این رو موافق محو جامعه طبقاتی است که عقیده دارد جامعه بدون طبقه‌ها به طور ذاتی خوب است. به نظر من این فرضیه بیش‌تر هماهنگ با روح کلی اندیشه مارکس است که او از این رو با محو طبقه‌ها موافق است که فکر می‌کند که به چیز دیگری که او برای آن‌ها به عنوان توسعه آزادی انسان، رفاه، همبود و رشد فردی ارزش قایل است، می‌انجامد.

مارکس منتقد بسیار جدی تمایل «حسرت‌آلود» به «کمونیسم ابتدایی» است که سطح زندگی هم شکل را به همه کس ... با برابر کردن از پایین بر پایه حداقل از پیش انگاشته تحمیل می‌کند. او می‌گوید: «این نوع کمونیسم نه تنها موفق نشد از مالکیت خصوصی فراتر رود، بلکه حتی هنوز با آن برخورد نکرده است» (۲۸). تردیدی نیست که بخشی از آنچه که مارکس را این‌جا ناراحت می‌کند، سطح زندگی «پیش‌انگاشته» است که پیش‌رفت انسان را مانع می‌گردد. البته، روشن است که به عقیده او برابری اجتماعی که «کمونیسم ابتدایی» در پی آن بود، خاصیتی نیست که نقض‌های طرح‌اش را جبران کند.

نقش برابری در مبارزه با ستم

فکر می‌کنم که مسئله از دیدگاه مارکس عبارت از این است که مبارزه‌هایی که به نام برابری رهبری و هدایت می‌شود، نقش ناچیزی در رهایی طبقه کارگر ایفاء کرده است. چون مارکس به اندیشه برابری در این خصوص کم اعتناء بود. مورد خاص این برابری که در خواست بورژوازی در برابر نهادهای فنودالی بود و در پرتو آن به پیروزی رسید، نه فقط به رهایی طبقه کارگر کمک نکرد، بلکه یکی از وسیله‌های اساسی ستم بورژوازی نسبت به او است. علاوه بر این، نابرابری‌های صوری نقش مهمی در حفظ این ستم ایفاء نمی‌کند. اگر کارگران مزدبَر به عنوان افراد فرودست در برابر طبقه‌های بسیار دولت‌مند و بهتر تعلیم‌یافته مطرح‌اند و اگر آن‌ها در ارتباط با اینان موضوع پیش‌داوری‌ها و تبعیض‌ها هستند، این علت اساسی ستم به طبقه کارگر نیست، بلکه تنها نتیجه فرعی شیوه زندگی از حیث مادی و معنوی به فقر کشیده شده است که در آن وضعیت اقتصادی کارگران علیه آنان عمل می‌کند. واقعیت‌یابی برابری صوری، برابری در برابر قانون، برابری در برابر دولت و حتی برابری مبادله در بازار وضع کارگران را بهبود نمی‌بخشد. در عوض، آنچه ضروری است، سازمان‌دهی طبقه کارگر به منظور بهبود قدرت مذاکره کارگران و به احتمال زدودن کنترل سرمایه‌داران بر وسیله‌های تولید است. در تئوری مارکس تدبیرهای حقوقی و سیاسی مساعد برای کارگران، به طور کلی بنا بر طبیعت برابرگرایانه است. این تدبیرها پیش‌تر عبارتند از: محدود کردن وسیله‌هایی است که طبقه سرمایه‌دار به وسیله آن نیروی کار را استثمار می‌کند و سود جستن بورژوازی از این استثمار را دشوارتر می‌سازد. می‌توان در این باره که آیا مارکس درباره علت‌ها و چاره‌های ستم به طبقه کارگر حق دارد، جدل کرد. من فکر می‌کنم، آنچه کمتر قابل بحث است این‌تر است که مبارزه‌ها در لوای برابری و